



«محمدرضا مرعشی‌پور»

استاد «بهرام بیضایی» که در سینما و تئاتر بلندآوازه است، در کار پژوهش نیز نامی وزین دارد. آنچه ایشان درباره نمایش در ایران، چین، هند و ژاپن فراهم آورده‌اند در زمره کتاب‌های آموزشی دانشگاهی و نیز از کتب مرجع به شمار می‌آید.

استاد بیضایی روی «هزار و یک شب» هم کار کرده است. دو نمایشنامه «هشتمین سفر سندباد»، «شب‌هزارویکم» و نیز دو پژوهش «ریشه‌یابی امرخت کهن» و «هزار افسان کجاست؟» از آن جمله‌اند.

در پیش‌خوانی «هزار افسان کجاست؟» می‌خوانیم: «بایستی یک برگِ دربارۀ آنچه گمان می‌کردم ریشه بنیادین هزار و یک شب است می‌نوشت‌م برای چاپ در برنوش‌ت نمایش شب‌هزارویکم که داشت برای اجرای همگانی تمرین می‌شد. نه این فرصت پیش آمد و نه آن نوشتنی در یک برگ، جا شد و خدا مرا ببخشد که آن یک برگ، سپس‌تر که به آن پرداختم، شد ریشه‌یابی درخت کهن». در این کتاب، چنان‌که نامش می‌نماید، ریشه‌هزارویک‌شب را جست‌وجو می‌کند و به آنجا می‌رسد که داستان بنیادین آن برگرفته از اسطوره ضحاک است؛ و باز سپس‌تر که می‌خواسته است متنی برای یک سخنرانی درباره ارزیابی پژوهش‌های هزارویک‌شب تهیه کند، «هزار افسان کجاست؟» زاده می‌شود، که خود می‌گوید: «گسترش‌یافته همین سخنرانی بیست و پنجم آبان ۸۴ است که در چنان زمان اندک جا نمی‌گرفت» و در حقیقت مکمل پژوهش‌های پیشین ایشان به شمار می‌آید.

شاید یکی از انگیزه‌هایی که استاد را برانگیخته است تا این پژوهش سترگ را به‌انجام برساند، نوشته‌های برخی کسان همچون رابرت ابروین^۱، اولریش مارزلف^۲، سیلوستر دوساسی^۳ و دیگرانی باشند که می‌خوانند داستان‌های هزارویک‌شب را عربی نمی‌نمایند، تا جایی که ریچارد برتن، یکی از مترجمان انگلیسی کتاب، نام «شب‌های عربی» را بر ترجمه خود گذاشته است اما منتقدانی هم هستند که به‌گونه‌ای دیگر می‌اندیشند، همچون پورگشتال که «می‌پندارد که عرب از وسعت اندیشه و گستره حایل بهره کافی نداشته‌اند و در محیطی پرپرخورد زندگی نمی‌کرده‌اند که قصه‌هایی از این دست بپردازند.»

بیضایی در پژوهش خود به‌هزاره سوم پیش از میلاد می‌رود و نشان می‌دهد که تیرهای آریایی از سرزمین سرد جنوب سیریری، از راه جیحون و قفقاز، در پی سرزمین‌هایی گرم‌تر به حرکت درمی‌آیند و برخی به ایران و برخی به هند و برخی دیگر به آسیای کوچک کوچ می‌کنند و باورهایشان با فرهنگ ساکنان این مسیر طولانی در هم آمیخته است. تیرهایی که به خاک ما می‌رسند و در آن ماندگار می‌شوند، ایرانی و تیره‌های کوچیده به سند، نام آن سرزمین را گرفته و هندی شده‌اند.

استاد بیضایی می‌نویسد: «سنسکريت آزيان دواها] و اوستايي آزيان گاهان [آدو شاخه از يك درخت زباني و فرهنگي مادرند که هندويراني ناميده شده» ایشان ریشه‌های اساطیری و افسانه‌ای و فرهنگی هندوایرانی را می‌کاود و هزارویک‌شب و به‌ویژه داستان بنیادین آن را فرآورده چنین فرهنگ مشترکی به شمار می‌آورد و نتیجه می‌گیرد: «داستان بنیادین، در واقع هم دروازه ورود و هم شناسنامه هزار افسان ایرانی است و بر گردان‌های آن – الفبایله و لایله بعدی عربی، هزارویک‌شب امروزین فارسی – است.»

ایشان بر این باور است که شهریار، شهزاد و دین‌آزاد (دنیازاد) هزارویک‌شب، همان ضحاک، شهزاد و ارنواز هستند که در شاهنامه آمده‌اند و پیش‌تر، در بازگفت اوستا در یک اسطوره هند و ایرانی از آنها نام برده شده است، یعنی باید گفت که ازی‌دهاک و تری‌تونه، همان ضحاک و فریدون و سنگه‌وک و ارنوک همان شهزاد و ارنواز شاهنامه‌اند.

او، با [اوچ] یا همان [واق] که در حکایت حسن بصری و منارالتلسات و درخت سخنگو نیز به همین نام خوانده می‌شود، نام خدای باستانی هندوایرانی فصاحت و بلاغت است که در بخش پایانی واژه‌های «سنگه‌وک» و «ارنوک» می‌آید و «واژه» در زبان فارسی امروز، از آن برای ما به جا مانده است. بیضایی ریشه‌هایی از این دست را فراوان می‌کاود و نمونه‌های تصویری آنها را در نقاشی‌ها و سکه‌ها و فرش‌های ایرانی ضمیمه کتابش نشان می‌دهد. شهزاد و دنیازاد که در هزارویک‌شب حاضرند در داستان ضحاک نماد و ایزدپویشی آب و زمینند. پس از اینکه جمشید از مردم جدا می‌شود و خود را نافته‌ای جدافته به حساب می‌آورد، فره ایزدی از او می‌گریزد و ضحاک تازی بر کشور چیره می‌شود. او جوانان را می‌گیرد و مغزهایشان را به خورد مارهای روبیبه بر شلانه‌هایش می‌دهد و شهزاد و ارنواز را از سرای جمشید بیرون می‌کشد و با زور به همسری خود می‌ری‌آورد (نماد چیرگی‌اش بر آب و خاک این سرزمین) و مردم سرانجام از ستمش به تنگ می‌آیند. کاوه آهنگر می‌شود و فریدون ضحاک را در کوه نمادوند به زنجیر می‌کشد و آن دو بانو به همسری وی درمی‌آیند.

در داستان «سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال»^۴ که از افسانه‌های هندوایرانی است و از هزارافسان به یادگار مانده و رنگ عربی به آن داده‌اند، باز دو خواهر را که نمادای آب و زمینند در کنار یکدیگر می‌بینیم.

در داستان بنیادین هزارویک‌شب، دختران وزیر، شهزاد و دنیازاد، جان در کف می‌گذارند و به دربار شهریار می‌روند. در داستان ضحاک سرانجام شورش‌های مردمی و گرز گاوسر فریدون است که کار را یکسره می‌کند، اما در هزارویک‌شب جادوی سخن است که شهریار را پس از هزارویک‌شب به تعادل روانی می‌رساند و کشور را از آشتی و بیداد می‌رهاند.

استاد «جلال ستاری» می‌نویسد: «اسطوره پیکار با ضحاک (انسان – اژدها) و داستان خروج فریدون… الگوی فرهنگ اساطیری ایران است. نبرد میان خیر و شر، روشنیایی و تاریکی و داد و بیداد که ممیزه اساطیر ایرانی است. در این اسطوره به قوت تمام جلوه‌گر است.» و نیز می‌نویسد: «هزارویک‌شب هرچند خاستگاهی اسطوره‌ای دارد، نقطه ذوب اسطوره نیز هست. هزارویک‌شب اسطوره را روزمره می‌کند و قوانین جهان اسطوره‌مآبی را که در آن گرفتار آمده با شوخی، افسون، هزل، خیال‌پردازی، شیرینی و تلخی، آمیخته و آنها را دگرگون می‌سازد.»

و استاد بیضایی در «هزار افسان کجاست؟» که به آنجا می‌رسد که داستان ضحاک، در افسانه‌های هندوایرانی، در اوستا به دربار دین، در شاهنامه با بیانی حماسی و در هزارویک‌شب با روایتی رمانتیک آمده است. او از نوشته‌های مسعودی (مرکب و ۳۴۵هجری) در مروج‌الذهب و در نیمه‌دوم همان سده از زبان ابن‌نديم، ورقاق بغدادی، در الفهرست و نیز از شعرهای فرخی سیستانی (چهارم و پنجم هجری)، قطران تبریزی و امیرمعزی نیشابوری (پنجم هجری) شاهد می‌آورد که هزارافسان تا آن زمان در دست مردم بوده است. در همان سده نیز نوشته‌های بیهقی را شاهد می‌گیرد و در سده پس از آن، از سروده عطار نیشابوری می‌گوید که حکایت «زن پارسا» را منظوم می‌کند و نیز به شعر نظامی (خسرو و شیرین) استاد می‌کند که مربوط به سده ششم هجری می‌شود و همچنان پیش می‌آید تا سده هفتم که از کتاب فرایدالسلوک شمس سجاسی شاهد مثال می‌دهد. سده‌ای کههزارویک‌شب در آن ناپدید می‌شود و کتاب اعجوبه و محبوبه جای آن را می‌گیرد که آن هم در حقیقت بیانی دیگر از اسطوره ضحاک است و چون به حکم خشکاندیشی زمان و بورش تاتار و مغول، هزارویک‌شب در محاق می‌افتد، اهل حکمت و قلم، هزارافسان عرفانی‌شان را در نیمه دوم سده هفتم پدید می‌آورند و در همین

نگاهی به «هزار افسان کجاست؟» اثر بهرام بیضایی

هزار و یک شب، از آن یک فرهنگ نیست



عکس: مهرداد بیضایی/شرق

فضای بسته است که مولوی داستان‌گو را به قالب نی درمی‌آورد. شاه‌راهی‌بخش خدا می‌شود و ازدهای بدکنش نفس؛ و شهزاد این‌بار از زبان نی می‌نالد تا بتواند ازدهاخویی نفس غافل را مهار کند و هشیارش بگرداند، «تا مگر از شاه تن به شاه جان دگرگون آید» و هزارافسان که در پوشش هزارویک‌شب، برای در امان ماندن، به بغداد (مرکز خلافت) رفته بود، اینک که در آنجا به وسیله مغولان تهدید می‌شود، رخت سفر به سوی مصر می‌بندد تا دست هیچ مغولی به اوافتش نرسد. توضیح اینکه چون لومسلم خراسانی بنی‌امیه نژادپرست و ستم‌پیشه را از تخت خلافت به‌زیر می‌کشد و عباسیان را جایگزین‌شان می‌کند، ایرانیان جنگ‌پیشه، صنعتگر، ادیب و دانشمند در بغداد گرد می‌آیند و به دربارش غنا می‌بخشند و مشاغل کلیدی را از آن خود می‌کنند. هنرمندان و از جمله اوسنه‌گویان (نقالان) هم که افزون بر هنرپیشگی، به گونه‌ای نقش رسانه‌ها را بازی می‌کرده‌اند و سهمی به‌سزا در انتقال فرهنگ ایرانی داشته‌اند و داستان‌های هزارافسان را نقل می‌کرده‌اند، برای اینکه شوندگان بیشتری داشته باشند، زبان به عربی می‌گشایند و آرام آرام برخی از نام‌های عربی جانشین شخصیت‌های ایرانی می‌گردند و همگام با دگرگونی‌هایی که در قصه‌ها رخ می‌دهد، داستان‌های عربی نیز به کتاب اضافه می‌شوند و در همین سده‌های دوم و سوم هجری است که شعر تغزلی عرب هم شکل می‌گیرد و همراه با شعرهای دوره جاهلیت و اشعاری که خود نقالان یا شاعران کم‌پایه می‌سروده‌اند، به‌مرور زمان در هزارویک‌شب جا می‌گیرند.

در دربار عباسیان که چهره‌ای چندفرهنگی داشته است، دانشمندان و ادیبان یهودی و مسیحی هم جولان می‌داده‌اند، پس طبیعی می‌نماید که آنها هم مهر خود را بر این میراث فرهنگی بشری کوپیده و داستان‌هایی درباره بنی‌اسرائیل و سال ۱۷۰۲ را تلئود را، چه در بغداد و چه در مصر، به کتاب اضافه کرده باشند. با این همه، ایرانیان نقشی بس پررنگ داشته‌اند و هر جا لازم دیده‌اند زهر خود را به آنها که دشمن خود می‌پنداشت‌اند، ریخته‌اند. آنان برمی‌کنان^۵ ایرانی‌نژاد را به بهانه‌های مختلف ستوده‌اند. از مامون، پسر هارون الرشید که مادری ایرانی داشته، در برابر امین، فرزند دیگر هارون حمایت کرده‌اند؛ و نیز آن‌گاه که خلیفه ابونواس^۶، شاعر ایرانی دربارش را به مجازات مرگ محکوم می‌کند و فرمان می‌دهد که پیش

- اوچ، یا [اوچ] یا همان [واق] که در حکایت حسن بصری و منارالتلسات و درخت سخنگو نیز به همین نام خوانده می‌شود، نام خدای باستانی هندوایرانی فصاحت و بلاغت است که در بخش پایانی واژه‌های «سنگه‌وک» و «ارنوک» می‌آید و «واژه» در زبان فارسی امروز، از آن برای ما به جا مانده است. بیضایی ریشه‌هایی از این دست را فراوان می‌کاود و نمونه‌های تصویری آنها را در نقاشی‌ها و سکه‌ها و فرش‌های ایرانی ضمیمه کتابش نشان می‌دهد. شهزاد و دنیازاد که در هزارویک‌شب حاضرند در داستان ضحاک نماد و ایزدپویشی آب و زمینند.
- پس از اینکه جمشید از مردم جدا می‌شود و خود را نافته‌ای جدافته به حساب می‌آورد، فره ایزدی از او می‌گریزد و ضحاک تازی بر کشور چیره می‌شود. او جوانان را می‌گیرد و مغزهایشان را به خورد مارهای روبیبه بر شلانه‌هایش می‌دهد و شهزاد و ارنواز را از سرای جمشید بیرون می‌کشد و با زور به همسری خود می‌ری‌آورد (نماد چیرگی‌اش بر آب و خاک این سرزمین) و مردم سرانجام از ستمش به تنگ می‌آیند. کاوه آهنگر می‌شود و فریدون ضحاک را در کوه نمادوند به زنجیر می‌کشد و آن دو بانو به همسری وی درمی‌آیند.
- در داستان «سیف‌الملوک و بدیع‌الجمال»^۴ که از افسانه‌های هندوایرانی است و از هزارافسان به یادگار مانده و رنگ عربی به آن داده‌اند، باز دو خواهر را که نمادای آب و زمینند در کنار یکدیگر می‌بینیم.
- در داستان بنیادین هزارویک‌شب، دختران وزیر، شهزاد و دنیازاد، جان در کف می‌گذارند و به دربار شهریار می‌روند. در داستان ضحاک سرانجام شورش‌های مردمی و گرز گاوسر فریدون است که کار را یکسره می‌کند، اما در هزارویک‌شب جادوی سخن است که شهریار را پس از هزارویک‌شب به تعادل روانی می‌رساند و کشور را از آشتی و بیداد می‌رهاند.

هزار افسان کجاست؟

بهرام بیضایی

نشر روشنگران و مطالعات زنان



از اجرای حکم، پالان خر به دوشش بگذراند و به حرمرشایش ببرند و بگردانند و هنگام بازگشت از آنجا که جعفر برمکی (وزیر) او را می‌بیند و چوگونگی را می‌پرسد، به پاسخش می‌گوید که بهترین شهرم را برای خلیفه خواندم و او هم بهترین لباسش را به من هدیه کرد و بسیاری نمونه‌های دیگر از این دست که در قصه‌ها و لایله‌ای آنها حرف‌شان را مستقیم و غیرمستقیم عنوان کرده‌اند.

استاد بیضایی حق دارد از برخی منتقدان غربی و آموزش دیده غرب برآشفته شود که بر آنند تا برای داستان‌های هزارویک‌شب ریشه‌های عربی برآشند و حق هم دارد که در برخی خودی‌ها همچون علامه دهخدا گله‌مند باشد که هزارویک‌شب را به مدخل الف لیله و لایله می‌برد و به ال‌منجد ارجاع می‌دهد، زیرا قصه در ادبیات کهن عرب، محلی از اعراب نداشته و از جایگاهی برابر با شعر و خطابه و رسایل ادبی برخوردار نبوده است.

پس هزارافسان در دوره باستان به راحتی نفس می‌کشیده است اما سپس به سرنوشت بسیاری کتاب‌های دیگر که به زبان پهلوی بوده‌اند، همچون کلیله‌دم‌منه گرفتار شده و هردم به رنگی درآمده است. گاه راه‌پار به زبان‌های مردم می‌گشته و گاهی در دست‌نوشته‌های اوسنه‌گویان پراکنده بوده است.

می‌دانیم که برزویه به فرمان لوشیروان راهی هند می‌شود و مجموعه‌ای از کتاب‌هایی همچون پنجانتارا، مهلهارآتا، گاتاساریت ساگارا و… را به پهلوی برمی‌گرداند و با خود به ایران می‌آورد و کلیله و دمنه را تدوین می‌کند و روزبه دادویه (ابن مقفع) پیش از آنکه این کتاب هم به سرنوشت کتاب‌های دیگر پهلوی‌زبان گرفتار شود، به عربی ترجمه‌اش می‌کند تا تجاشش داده باشد، که در زمان سلجوقیان و ساسانیان به وسیله نصراله منشی و عبدالله بخاری به فارسی برگردانده می‌شود.

کلیله و دمنه و هزارویک‌شب هر دو از یک آبشخور سیراب شده‌اند و بسیار شبیه یکدیگرند. هر دو از فرهنگ هندوایرانی پایه و مایه گرفته‌اند. هر دو نقش معلم را برای فرمانروایان بازی می‌کنند. استادانی که قصه‌پردازی را وسیله آموزش قرار می‌دهند و عزیزترین درایی‌شان را در گرو موفقیت خود می‌گذارند. شهزاد جانش را و آن دیگری آبرو و اعتبار خود را و هر دو هم داستان‌هایشان را به شیوه تودرتو (پیازی شکل) بیان می‌کنند اما سرنوشتی متفاوت پرایشان رقم می‌خورد.

ادبیات

عطف کتاب

درباره فرم

و مضمون شعر فارسی

«از هفت‌پیکر تا هشت‌بهشت»

با عنوان فرعی تأملاتی در شعر فارسی، عنوان کتابی است از محمدجعفر محجوب که به‌تازگی در نشر مروارید منتشر شده است. این کتاب مجموعه‌ای از آثار تحقیقی محمدجعفر محجوب در بستر وسیع ادبیات فارسی است. برخی از این آثار به بررسی فرم و قالب در شعر فارسی پرداخته‌اند و برخی دیگر به مضامین آن.

فردوسی، مولوی، حافظ، سعدی، عبیدزکائی و… از جمله شاعرانی هستند که در این کتاب، آثارشان نقد و بررسی شده است. مقالاتی که در این کتاب گرد آمده‌اند، به‌ترتیب تاریخی پشت‌هم قرار گرفته‌اند و عناوین و موضوعات متنوعی هم دارند. در یکی از مقالات به قصیده به‌عنوان قدیمی‌ترین قالب شعر فارسی پرداخته شده و در یکی دیگر به مثنوی-سرایی در زبان فارسی تا پایان قرن پنجم هجری. همچنین نفوذ کار و کردار عیاران در شاهنامه، سیر عشق در شعر فارسی و سیر عشق در داستان ویس و رامین موضوع برخی دیگر از مقالات این کتاب است.

به‌جز اینها، در مقالات دیگری به وامق و عذرای عنصری، مولوی و شمس‌تبریزی، زبان سعدی و پیوند آن با زندگی، سعدی و حافظ، آثار عبید زکائی و… پرداخته شده است. در بخشی از مقاله اول کتاب با عنوان «قصیده،قدیم‌ترین قالب شعر فارسی» آمده: «در کتاب‌های ادب گفته شده است که علت قصیده‌نمایدن این نوع شعر آن است که شاعر در آن از یک قصد واحد پیروی می‌کند و چون یک مقصود بیش ندارد، آن را قصیده‌نماید. لیکن بدین توجیه می‌توان چنین ایراد کرد که در سایر انواع شعر نیز شاعر یک مقصد بیش ندارد. مثلاً غزل یا عاشقانه است یا عارفانه یا نصیحت‌آمیز و مانند آن.

قطعه نیز برای بیان مقصودی خاص و واحد سروده می‌شود. رباعی و دوبیتی نیز کوچک‌تر از آنند که گوینده بتواند در آنها بیش از یک مقصود بیان کند.» این نمونه‌ای از یکی از مقالاتی است که محجوب درباره فرم شعری نوشته و در آن به تفصیل درباره قصیده صحبت کرده است. اما یکی از مقالات خواندنی این کتاب، «سعدی-حافظ» است که محجوب این متن را درباره مقام سعدی و حافظ در ادبیات فارسی و وجوه مختلف کارهای آنها نوشته است.

او سعدی را «اولین و بزرگ‌ترین آموزگار سخن دری» می‌نامد و بر اهمیت زبان در آثار سعدی تأکید می‌کند. اما با این حال، در پاسخ به این پرسش که بزرگ‌ترین شاعر ایرانی کیست، می‌نویسد: «با آنکه این امر خیلی کلی و دایوری در باب آن دشوار است و در حال خالی از جنبه عاطفی و احساسی و اظهارنظر شخصی و فردی نمی‌تواند بود، بنده صریحا و واضحا عرض می‌کنم که اگر شعر را آن گهر والا و پالوده و لطیف عاطفه آدمی بدانیم و معنی و مفهوم و بلندی فکر و عظمت اندیشه و شخصیت را نیز در آن دخیل بگیریم، در این صورت در نظر بنده بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌زبان که تاکنون دیدم حافظ است و سالیان درازی است که بر این عقیده‌ام. بنده حافظ را واجد بلندی شعر فردوسی، عمق و عظمت اندیشه خیام، ظرافت بیان نظامی، شور و حال مولانا و شیرینی سخن شیخ اجل سعدی می‌دانم. حافظ حالت مغناطیسی قوی داشته که چون به دیوان شاعران بزرگ یا کوچک برمی‌خورد.»

این نکته را نیز نادیده نمی‌توان انگاشت که «انتشارات روشنگران و مطالعات زنان» کتاب را با طرخی بس چشم‌نواز آرایه داده و کار بی‌کاستی‌اش را به سانی سامان داده است که در خور محتوای اثر باشد.

«به‌ترجم قصه‌های «هزار و یک شب»، نشر نیلوفر، ۱۳۹۱

بی‌نوشته

- بیضایی در این نمایشنامه، با بهره‌گیری از مفاهیم اسطوره‌ای، نقش سفر را مطرح می‌کند. متن نوشتاری آن را انتشارات جوانه منتشر کرده است.
- نمایشی سه پرده‌ای که در سال ۸۲ اجرا شد و انتشارات روشنگران و مطالعات زنان متن نوشتاری آن را منتشر کرده است. پرده نخست درباره هزارویک‌شب است و در پرده دوم قدرت را به چالش می‌کشد. در پرده سوم نیز از جهالت قاجاریه به زبان طنز سخن می‌گوید.
- این-کتاب در حقیقت پیش‌درآمدی است برای پژوهش «هزارافسان کجاست؟» چاپ نخست آن در سال ۱۳۸۳ به وسیله انتشارات روشنگران و مطالعات زنان در ۱۳۵ صفحه چاپ و منتشر شده است.
- ایشان نویسنده کتابی است به نام «تحلیلی از هزارویک شب» که آقای دکتر فریدون بره‌ای ترجمه‌اش کرده‌اند. آقای ابروین در فصل اول این کتاب می‌نویسد: «با وجود پیشینه‌های دیرینه عربی داستان‌ها، انسان اندکی به سوسه می‌افتد که آن را در اصل اثری از ادبیات اروپایی به شمار آورد»
- آقای مارزلف کتاب «رابطه بین هزارویک‌شب و فرهنگ ایرانی» را نوشته و آقای جهانگیر کارزونی آن را ترجمه کرده است. او می‌گوید: به نظر می‌رسد که در قرن هشتم میلادی (دوم هجری) تعدادی از قصه‌های ایرانی به عربی ترجمه شده است.»
- گویا آقای مارزلف از سرمدناران همایشی بوده که به مناسبت سیصدمین سال ترجمه هزارویک‌شب به زبان‌های اروپایی تشکیل شده است. پس از همایش از او می‌پرسند چرا هیچ ایرانی در این همایش نبود؟ که پاسخ می‌دهد: از ایرانیان کسی پیدا نکردیم که انگلیسی بداند!
- سیلوستر دوساسی هم از مترجمان هزارویک‌شب به زبان فرانسه است و می‌گوید: «داستان‌ها بیش از آن عربی و اسلامی هستند که بتوانند از هند آمده باشند»
- هزارویک‌شب، ترجمه محمدرضا مرعشی‌پور، انتشارات نیلوفر، جلد هفتم، کتاب چهارم.
- چند قصه در هزارویک‌شب می‌توان یافت که شاهد این موضوع باشند. از جمله «حکایت بخشدگی جعفر برمکی»، «حکایت بخشدگی یحیی برمکی»، «حکایتی از سخاوت یحیی»، «حکایت سعید باهلی و برامکه» که در جلد چهارم آمده‌اند و نیز شواهد دیگر.
- جلد سوم هزار و یک شب، ترجمه همین قلم
- ۱۱ و ۱۲ – کتاب اول، جلد اول

مرو

تجدیدچاپ ۳ کتاب از بهرام بیضایی

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، این روزها دو نمایشنامه و یک فیلمنامه از بهرام بیضایی را تجدیدچاپ کرده است: نمایشنامه‌های «مرگ یزدگرد» و «ندبه» و فیلمنامه «حقایق درباره لایلا دختر ادريس»، سه کتابی هستند که امسال از بیضایی تجدیدچاپ شده‌اند. تجدیدچاپ این کتاب‌ها در حالی است که بعد از نمایشنامه «افرا یا روز می‌گذرد» که در سال ۱۳۸۷ اکران شد، بیضایی دیگر نه نمایشنامه‌ای را در ایران روی صحنه برده و نه فیلمی را کارگردانی کرده است و تازه‌ترین اثر منتشرشده از او نیز با می‌گردد به سال ۱۳۹۱ که اثر پژوهشی‌اش، «هزار افسان کجاست»، منتشر شد که پژوهشی بود در ریشه‌های «هزارویک‌شب». بیضایی در آن کتاب مفصل، استدلال کرده بود که منشأ اصلی قصه‌های هزارویک‌شب، ایرانی است. آنچه در پی می‌آید مروری است بر سه‌اثر اخیرا تجدیدچاپ شده بهرام بیضایی.

پس یزدگرد به‌سوی مر و گریخت

«… پس یزدگرد به سوی مر و گریخت و به آسیایی درآمد. آسیایان او را در خواب به طمع زر و مال بکشت.» این نقل قولی است از «تاریخ» که بر پیشانی نمایشنامه «مرگ یزدگرد» آمده است. «تاریخ» یا یک علامت تعجب پشت آن و بعد از آن وارد متن نمایشنامه می‌شوم؛ وارد روایت بیضایی که سرارش تردیدی است بنیادین در همین

یک سطر بیرون کشیده‌شده از تاریخ و نوعی چون‌وچرا در تاریخ رسمی؛ تاریخی که گویا با همین یک سطر می‌خواسته از مهلکه تردید و پرسش برگزید اما ادبیات، سر بزنگاه، میج این روایت رسمی گریزان از چون‌وچرا را گرفته و آن را گیرانداخته و در آن چون‌وچرا کرده است. اینجاست که یزدگرد و آسیایان از هیات تاریخی خود در روایت تاریخ بیرون می‌آیند و در متن بیضایی به اشخاصی بدل می‌شوند که بیضایی با شناختن روایت خود حول آنها و درباریان و خانواده آسیایان، بر نقاط تاریک و به‌بین‌نیامده در روایت رسمی، نور تابانده و به واقع، تاریخ به حاشیه رانده‌شدگان تاریخ را خلق کرده است. در مرگ یزدگرد، عرصه بازی، صحنه محاکمه آسیایان و بازجویی از او و خانواده اوست و در خلال این بازجویی است که صدهایی که جایی در روایت رسمی از تاریخ نداشته‌اند، عرصه روایت رسمی را برمی‌آشوبند. به واقع می‌توان گفت در مرگ یزدگرد، استراتژی متن، سلسله‌مراتب شاه و رعیت و حاکم و محکوم را درهم می‌ریزد و حتما آنها که فیلمی را که بیضایی از روی همین نمایشنامه ساخته دیده‌اند، این درهم‌ریزی را با توجه به نوع صحنه‌پردازی بیضایی بهتر درک کرده‌اند. «مرگ یزدگرد» از پس این همه سال که از انتشار چاپ اول آن می‌گذرد، همچنان یکی از به‌یامدندنی‌ترین آثار نمایشنامه بیضایی و یکی از آثار شاخص در ادبیات نمایشی ایران است. اثری که در سال ۱۳۵۸ توسط خود بیضایی روی صحنه رفت و بعد از آن در سال ۱۳۶۰ بیضایی آن را به فیلم تبدیل کرد، که بازیگرانی چون مهدی هاشمی، سوسن تسلیمی و امین تارخ در آن به ایفای نقش پرداختند.

مرگ یزدگرد/ بهرام بیضایی/ انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

حکایت آدم‌های بی‌شناسنامه

«حقایق درباره لایلا دختر ادريس» از دیگر آثار بهرام بیضایی است که اخیرا تجدیدچاپ شده است. فیلمنامه‌ای درباره دختری که می‌خواهد شرایط کاری خود را عوض کردن جای زندگی‌ای تغییر دهد، اما جای تازه حامل بحران تازه‌ای برای اوست. لایلا، شخصیت محوری این فیلمنامه، زنی است تنها که زیر نگاههای هراسناک مردانه می‌کوشد روی پای خود بایستد و دست آخر شرایط، او را به سمت عصیان سوق می‌دهد. او شناسنامه‌اش را از دست داده است و به گواهی اداره ثبت، جزو مردگان به‌شمار می‌آید و برای اثبات زندمدون خود و صدور شناسنامه جدید باید استیضاهای جمع کند. از طرفی در خانه جدید صدم او را با ساکن قبلی این خانه که زنی است با سوابقی مشکوک اشتباه می‌گیرند و کم‌کم همه هویت او را با هویت زن پیشین، یکی می‌انگارند و به او انگ می‌زنند. بیضایی این فیلمنامه را در سال ۱۳۵۴ نوشته است و گرچه در فیلمنامه اشعارای مستقیم به زمان و مکان نشده اما سال نگاشته‌شده آن و توصیف فضاها و ظاهر آدم‌ها نشان می‌دهد که وقایع آن به سال‌های پیش از انقلاب باز می‌گردد.

حقایق درباره لایلا دختر ادريس / بهرام بیضایی/ انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

سیمای زنی در کوران مشروطه

ا بهرام بیضایی، این روزها نمایشنامه «ندبه» یا تجدیدچاپ‌شده است. نمایشنامه‌ای که بستر وقایع آن، برشی از تاریخ معاصر ایران، یعنی سال‌های انقلاب مشروطه و دوران به‌توپ‌ستن مجلس و استبدادشعیر است. شخصیت اصلی نمایشنامه ندبه، زنی است به نام زینب که در جریان گذران زندگی فلاحت‌بار خود سرنوشتش با آنچه در عرصه

سیاسی در حال وقوع است، گره می‌خورد. چراکه او ساکن جایی است که در بحبوحه انقلاب مشروطه و وقایع مربوط به آن، محل تردد آدم‌هایی از قشرهای گوناگون است. جایی به‌ظاهر بی‌ربط‌ات با حوادث سیاسی که آدم‌هایی که هر یک به‌نوعی درگیر این حوادث هستند در آن شناوآمد دارند و همین باعث می‌شود که زن ساکن در این مکان، به‌تدریج و به‌ویژه پس از پی‌بردن به جایگاه‌های نامزد قزاقش، دستخوش تحول شخصیت شود، چنانکه در پایان نمایشنامه دیگر همان زنی نیست که در آغاز بوده است، بلکه زنی است که علی‌ظم برمی‌آشوبد. اینگونه است که بیضایی در ندبه، به‌خوبی فردیت زن قهرمان نمایشنامه را به آنچه او به‌عنوان جزئی از یک ملت در مقطعی خاص از تاریخ تجربه می‌کند، گره زده است، ضمن اینکه در این نمایشنامه، همچون «مرگ یزدگرد»، بیضایی روایت خاص خود را از تاریخ ارائه داده است؛ روایتی که نه‌تنها منطبق با روایت‌های رسمی نیست، بلکه آن روایت‌ها را به پرسش می‌کشد و آنها را نقد می‌کند. او تاریخ را به‌واسطه زنی که در حاشیه تاریخ رسمی قرار دارد به متن احضار می‌کند و با آوردن این انسان حاشیه‌ای، روایت رسمی را برهم می‌زند. جایی که شخصیت اصلی نمایشنامه ندبه در آن ساکن است محل تردد آدم‌هایی از طبقات گوناگون جامعه است. آدم‌هایی که برخی از آنها مستقیما به حوادث سیاسی دورانی که بیضایی در ندبه به آن پرداخته پیوند خورده‌اند.

ندبه/ بهرام بیضایی/ انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

